پژوهش دینی

شمارهٔ ۵۲، بهار و تابستان ۱۴۰۵
صص ۳۱۹-۳۴۰ (مقاله پژوهشی)

Pazhouhesh Dini
No. 52, Spring & Summer 2026

جایگاه عقل و آسیب‌شناسی آن با تأکید بر عوامل غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد (بررسی موردی: نهج‌البلاغه و مثنوی)

محمدصادق پیروز[۱]، عباس همامی[۲]، عزیزالله افشار کرمانی[۳]

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۰۹ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱)

چکیده

این پژوهش به روش توصیفی، تحلیلی به بررسی رابطه عقل با غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد در آموزه‌های «نهج‌البلاغه» و «مثنوی» می‌پردازد. در هر دو کتاب عقل به عنوان موهبت الهی، حجت باطن، معیار تکلیف، فصل انسان از حیوان و نیروی تشخیص حق از باطل، نیاز به مراقبت اساسی از رهزنان درون و بیرون دارد. غفلت موجب خود محوری و عجب می‌شود. و عجب موجب توقف مشورت با صاحبان خرد، بازداشتن عقل از رشد و باعث خسوف عقل می‌شود.«طمع» با کور کردن چشم بصیرت با آرزوهای طولانی، در پرتو بی‌توجهی به قناعت، مانع عقل می‌شود و بالاخره «مصاحب بد» موجب تزیین باطل، تشویق به ناشایست و عادی‌سازی زشتی‌ها و مانع فعالیت عقل است. روی آوردن به ذکر خالق، سبب درمان غفلت می‌شود.تواضع و فروتنی، مانع بیماری «عجب» می‌گردد. و قناعت درمان طمع است. و در نهایت، همنشینی با خوبان راه برون رفت از «مصاحب بد» است. در حقیقت میان «عقل» و این آفات چهارگانه رابطه مستقیم برقرار است. هرچه این آفات کمتر باشند، عقل قوی‌تر و کارآمدتر خواهد بود و بالعکس.

کلید واژه‌ها: آفات، نهج‌البلاغه، مثنوی معنوی، عجب، طمع، غفلت، مصاحب بد.

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ mohammadsadegh.pirooz@iau.ir

۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ hemami@iau.ac.ir

۳. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ Az.afshar@iau.ac.ir

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

۱. بیان مسأله

عقل، عامل تمایز انسان از حیوان و برترین موهبتی است که خدای سبحان به انسان عنایت کرده است. عقل در متون دینی صرف ذهن نیست بلکه نیروی تمیز خیر از شر است و سایر قوای آدمی در صورتی مفید و موثر برای حیات معنوی هستند، که در راستای عقل عمل کنند.

عقل معیار تکلیف الهی است و بدون داشتن آن تکلیفی برای انسان مطرح نخواهد شد. بدیهی است که هر نعمتی در معرض آفات و موانع است. عقل هم به عنوان حجت باطن الهی از این قاعده مستثنی نیست. عقل را از درون دشمنی به نامِ «نفسِ امّاره» تهدید می‌کند. «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» (یوسف، ۵۳) و دشمنی از بیرون به نامِ «شیطان»: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ» (الاعراف، ۱۶) تخریب می‌کند. در حقیقت موانع عقل هم می‌تواند درونی باشد و هم بیرونی و اگر دشمن درونی نباشد دشمن خارجی تاثیر چندانی ندارد. گرچه دشمنان عقل بسیارند ولی ما در این مقاله به چهار مورد اصلی آنها می‌پردازیم.

سوال اصلی این تحقیق بررسی رابطه عقل با غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد در دو کتاب نهج‌البلاغه و مثنوی و یافتن اشتراکات و اختلاف هر دو منبع در این خصوص است.

۲. مقدمه

قبل از پرداختن به اصل مقاله ذکر چند نکته مقدماتی ضروری است.

۲-۱. اهمیت و ضرورت موضوع

عقل در وجود انسان، ودیعه‌ای الهی برای هدایت بشر است. انسان به واسطه عقلانیت، مسیر صحیح زندگی را پیدا می‌کند و به سعادت و کامیابی می‌رسد. گاه عقل به سبب آفاتی دچار انحراف می‌شود. این موانع سبب ضعف عقل، ضعف در قدرت شناخت، تغییر نگرش به سمت انحراف و دگرگونی در شخصیت فرد می‌شود. از آنجا که ترک رذیلت‌ها، مقدم بر

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

آراستن نفس به فضیلت‌های اخلاقی است، انسان به منظور دستیابی به حیات طیبه و زندگی درست، ناگزیر از شناخت این موانع است، و همین امر ضرورت پرداختن به این پژوهش را در این دو اثر کثیر المراجعه آشکار می‌سازد.

۲-۲. پیشینه پژوهش و جنبه نوآوری

در زمینه آفات و موانع عقل به ویژه این آفات چهارگانه در آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی، در هر اثر به صورت مجزا در قالب کتاب و مقاله اقداماتی شده است. آیت الله جوادی آملی در کتاب «ادب فنای مقربان» در مجلد دوم به ذکر ۱۳۳ اثر از آثار عقل می‌پردازد و در ضمن آن به برشمردن آفات عقل هم به صورت اجمال می‌پردازد. سید حسن حسینی، در کتاب «خرد و خردورزی از دیدگاه نهج‌البلاغه» ضمن مطرح کردن ویژگیهای عقل، به صورت مختصر به آفات عقل هم اشاره کرده است.

پژوهش‌هایی نیز در قالب مقاله پیرامون موانع و آفت‌های عقل در هر دو اثر به صورت جداگانه نگاشته شده است. از جمله، مقاله «کارکردهای عقل در نهج‌البلاغه» در این مقاله نویسندگان مجید معارف و مرتضی قاسمی به بررسی کارکردهای عقل در ارتباط با خود، خدا، دیگران، و طبیعت می‌پردازند، همچنین آفاتی چند از عقل را هم صرفاً ذکر می‌کنند. علی سلیمانی، در مقاله‌ای ضمن برشمردن نفس به عنوان یکی از مهمترین آفات عقل، به بررسی اوصاف و مضرات نفس اماره در مثنوی معنوی و شیوه‌های رهایی از آن می‌پردازد. موانع معرفت در مثنوی مولانا، عنوان مقاله‌ای است که به قلم سیدحسن طباطبایی، علی اشرفی، و ایرج شهبازی در مجله ادبیات عرفانی به چاپ رسیده است که نویسندگان به بررسی نظر مولانا در مورد آفاتی مثل حرص و طمع می‌پردازند. از آنجا که کسی به بررسی این آفات چهارگانه به صورت مقایسه‌ای در آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی معنوی نپرداخته است، جنبه نوآوری موضوع آشکار می‌شود.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

۲-۳. مفاهیم نظری

۲-۳-۱. عقل

واژه‌ی «عقل»: در زبان عرب، به معنای نگه داشتن، باز داشتن و حبس کردن است، (ابن منظور، ۶۹/۴) همانگونه که عقال شتر را از حرکت بی‌جا باز می‌دارد نیرویی در جان انسان به نام عقل وجود دارد که او را از انحراف در اندیشه و عمل باز می‌دارد. (جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ۱۷/۲)

عقل در اصطلاح با توجه به آموزه‌های نهج‌البلاغه و مثنوی،«نیرویی است که انسان در پرتو آن حقایق را همانطور که در واقع و نفس‌الامر هستند، می‌شناسد، خیر و شر، سره و ناسره، رشد و غی را از یکدیگر تشخیص می‌دهد، و به واسطه‌ی این هدیه الهی جلوی انحرافات گرفته می‌شود و هر چیزی سر جای خودش قرار می‌گیرد.»

۲-۳-۲. غفلت

«غفلت»، در لغت به معنای فراموش کردن، سهو و بی‌خبری، سهوی که به سبب کمی مراقبت و هوشیاری بر انسانها عارض می‌شود. (راغب اصفهانی، ۶۲۹).

غفلت در اصطلاح اخلاقی به معنای سستی و ضعف نفس از توجه به هدف خود، بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به چیزی که می‌بایست مورد توجه و اعتنا قرار گیرد. (نراقی، ۱۰۶-۱۰۵)

۲-۳-۳. طمـع

طمع در لغت به معنای تمایل نفس به چیزی از روی آرزومندی شدید است. (راغب، ۵۲۴) تفاوت آن با حرص در این است که صفت حرص با خشونت همراه است. کسی که به مال یا دارا شدن چیزی همراه با خشونت گرایش دارد، حریص است. (همان، ۲۲۷).

«طَمَع»، ضدّ «قناعت» است؛ طمع در اصطلاح به معنای چشم‌داشتن به چیزی است که یا در دسترس قرار نمی‌گیرد، یا در صورت دسترسی، حق انسان نیست. (نراقی، ۳۳۵)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

۲-۳-٤. خودبینی (عُجب)

واژه عجب اسم مصدر از ریشه «عجب» به معنای زهو و خودپسندی است. (این منظور، ۵۸۰/۱)

در اصطلاح عجب عبارت است از اینکه «آدمی خود را بزرگ شمارد به جهت به جهت کمالی که در خود بیند، خواه آن کمال را داشته باشد یا نداشته باشد. یا اینکه انسان صفتی یا نعمتی را که دارد بزرگ بشمرد و منعم را فراموش کند.» (نراقی، ۲۱۹)

۲-۳-۵. مصاحب بد

واژه «مصاحب» در لغت، اسم فاعل از باب مفاعله، به معنای ملازم، همنشین، معاشر و همراه است. (بندرریگی، ۹۱۱). «مصاحب بد» در اصطلاح، فرد یا افرادی هستند که به دلیل ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری، و شخصیتی نادرست، تاثیر منفی و گاه تخریب‌کننده بر عقل، ایمان، اخلاق و سعادت همنشین خود می‌گذارند.

۳. اسباب ضعف عقل در نهج البلاغه

عقل که به عنوان برترین موهبت و بهترین نعمت از ناحیه‌ی خدای سبحان به انسان شده در صورت عدم مراقبت در معرض آفات و آسیب‌هایی قرار می‌گیرد. اهم موانعی که در مسیر عقل قرار دارند عبارتند از:

۳-۱. غفلت

مسئله غفلت یک رذیلت اخلاقی بنیادین است که امام در مواضع گوناگون از نهج‌البلاغه، مردم را از زیست غافلانه بر حذر داشته‌اند. در حوزه‌ی اخلاق، غفلت مانع بیداری است که شرط لازم تهذیب نفس محسوب می‌شود. (جوادی آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ۳۷۲) انسان بیدار، در حال رشد است و اگر دو روزش یکسان باشد، گرفتار زیان شده است

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

چنانکه از معصوم وارد شده است که: «من ساوی یوماه فهو مغبون» . (مجلسی، بحارالانوار، ۱۷۳/۶۸) غفلت، از نظر فرهنگ دینی نوعی گمراهی است، «الغفلة ضلال النفوس» (آمدی، ۳۶۹/۱) و شکر خداوند عامل تطهیر از این آلودگی می‌شود. (خدایا ما از تو شاکریم که دلهایمان را از چرک غفلت پاک کردی). (قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه)

منشا هر آفتی که از بیرون دامن‌گیر ما می‌شود، غفلت درون ماست و اگر عقل انسان نخوابیده باشد، «نَعوذُ بِاللّهِ مِن سُباتِ العَقلِ» (سیدرضی، خطبه‌ی ۲۲۴) و در درون ما حالت التفات به حق وجود داشته باشد، آسیبی به ما نمی‌رسد. (جوادی آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ۲۶)

غفلت از خدا و آیات او با تهذیب روح سازگار نیست، غافلان از یاد خداوند، ترک‌کنندگان فرامین الهی، مورد نکوهش قرارگرفته‌اند: «أَيُّهَا اَلنّاسُ غَيْرُ اَلْمَغْفُولِ عَنْهُمْ وَ اَلتّارِكُونَ اَلْمَأْخُوذُ مِنْهُمْ مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اَللّهِ ذَاهِبِينَ وَ إِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ» (سیدرضی، خطبه ۱۷۵) ای بی‌خبران که لحظه‌ای مورد غفلت نیستید و ای ترک کنندگان فرامین الهی که از تمامی کارهایتان باز خواست می شوید. شما را چه شده است که‌از خدای خود روی گردان و به غیر او گرایش دارید؟

حضرت، غافلان از یادخداوند را به گوسفندانی تشبیه کرده‌است که برای کارد قصاب آماده شده ولی خودشان غافل هستند. هرگاه به مقداری علف توجه کنند، یک روز خود را یک عمر بپندارند، «تحسب یومها دهرا» و زندگی را در سیر شدن شکم‌ها می‌نگرند. «و شبعها أمرها» (سیدرضی، همانجا) آن چیزی که مایه‌ی فصل و فضل انسان از حیوانات است، عقل است، اگر بر اثر غفلت، عقل دچار ضعف شده و تعطیل شود، انسان هیچ تفاوتی با حیوان ندارد، به همین جهت است که‌امام، غافلان را به گوسفندان تشبیه می‌کنند و این نکته در قرآن کریم هم آمده‌است. «وَلَقَد ذَرَأنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرا مِّنَ ٱلجِنِّ وَٱلإِنسِ لَهُم قُلُوب لَّا يَفقَهُونَ بِهَا وَلَهُم أَعيُن لَّا يُبصِرُونَ بِهَا وَلَهُم ءَاذَان لَّا يَسمَعُونَ بِهَا أُوْلَـٰئِكَ كَٱلأَنعَمِ بَلهُم أَضَلُّ أُوْلَـٰئِكَ هُمُ ٱلغَٰفِلُونَ» (الاعراف، ۱۷۹) این نفهمیدن، ندیدن و نشنیدن، ناشی از آن است که

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

آنان آنچه را که مایه‌ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است را، از دست داده‌اند و آن تمیز میان خیر و شر، و نفع و ضرر است. که به واسطه عقل صورت می‌پذیرد. این خسرانی برای انسان است که به وسایل تحصیل سعادت مجهز است و با داشتن عقل و چشم و گوش، این ابزارها را ضایع گذاشته و همه‌ی هم و غم خود را در تمتع از لذات بدن استعمال کند، لذا این‌گونه غافلان از چهارپایان گمراه‌تر و مستحق عذابند. (طباطبایی، ۴۳۹/۸) از آنجا که یکی از معانی غفلت، بی‌خبری از مقصد و هدف است امام می‌فرماید: (آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده، که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده و از آینده خود بی‌خبر است». (سیدرضی، نامه ۴۵). امام، همان‌طور که در جهاد اصغر، می‌فرماید: «مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ» یعنی: اگر کسی بخوابد، هرگز دشمنِ بیدار نمی‌خوابد و شبیخون می‌زند. (همان، نامه ۶۲)، درباره دشمنِ درون نیز، ما را برحذر می‌دارد از اینکه به واسطه‌ی سُبات عقل که در پرتو غفلت است، به خواب برویم، زیرا تهاجم به‌انسان خوابیده و پیروزی بر او آسان است.

انسان غافل، خوابیده است و چون توجه ندارد، دشمنِ در کمین بر او می‌تازد. به تعبیر قرآن، اصولاً دشمن از راهی که‌انسان او را نمی‌بیند، حمله می‌کند: «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» (الاعراف، ۲۷). راه غفلت‌زدایی در بیان آن حضرت، «ذکر» است که مهم‌ترین مصداق آن، نماز است: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴). آن حضرت به نقل از پیامبر(ص) می‌فرماید: «نماز چون چشمه‌ی آب گرمی است که بر درِ سرای مردم جریان دارد و اگر هر کس در شبانه‌روز ۵ بار خود را در آن شست‌وشو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند.» همچنین حضرت یاد مرگ را اکسیری برای رفع غفلت می‌داند. و می‌فرماید: از مرگ غافل نشوید، چگونه غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نیست. «أوصيكم بذكر الموت و إقلال الغفلة عنه، و كيف غفلتكم عمّا ليس يغفلكم» (سیدرضی، خطبه‌ی ۱۸۸).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

بنابراین می‌توان گفت بنیان عقل در معرفت دینی توجه به خداوند متعال و حرکت در راه کمال برای تعالی معنوی است و مهمترین مانع حیات و رشد عقل، غفلت از خداوند متعال و فراموشیِ غایت نهایی حیات است. در حقیقت می‌توان گفت: میان عقل و غفلت رابطه معکوس و مستقیم وجود دارد. عقل انسان را به‌آگاهی، هوشیاری و برنامه‌ریزی دعوت می‌کند، در حالی‌که غفلت انسان را به بی‌خبری، سهل انگاری و انفعال فرامی‌خواند. از منظر نهج‌البلاغه، ذکر عامل آگاهی و یاد خدا نقطه مقابل غفلت است و مهم‌ترین عامل حفظ و تقویت عقل محسوب می‌شود. بنابراین، هرچه غفلت کمتر باشد، عقل قوی‌تر و کارآمدتر خواهد بود و بالعکس.

۳-۲. خودبینی (عُجب)

از دیگر موانع اخلاقی در مسیرِ عقل، «عُجب» است. عجب باعث بزرگ شمردن عمل صالح، مسرور شدن به آن و خود را از حد تقصیر خارج دانستن می‌شود. (امام‌خمینی،۶۳). عُجب با بزرگ شمردنِ نعمت، موجب فراموشیِ مُنعم می‌شود (نراقی، ۲۱۹). در فرقِ این رذیله با کبر گفته‌اند: «متکبر خود را بالاتر از غیر می‌بیند، ولی در صفتِ عُجب پایِ دیگری در کاری نیست، بلکه‌انسان به خود می‌بالد و از خود شاد است». (همانجا)

کوچک شمردنِ معاصی، نگاهِ حقیرانه به بندگانِ خداوند داشتن، ناچیز شمردنِ اعمالِ آن‌ها و درصددِ اصلاحِ نفس به برنیامدن سببِ حجابِ غلیظِ خودپسندی، از مفسده‌های این رذیله‌ی شوم است. در بیان امام (ع)، خودپسندی یکی از حسودانِ عقل است: «عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِاحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ» (سیدرضی، حکمت ۲۱۲). همان‌گونه که حسود به جهتِ حسادت به صاحبِ نعمت از هیچ دشمنی دریغ نمی‌ورزد، عیوب او را فاش می‌سازد، چهره‌ی او را نازیبا نشان می‌دهد، و به کسب‌وکار و خانواده‌اش آسیب می‌زند، «عُجب» نیز در برابرِ عقلِ انسان همین کارها را انجام می‌دهد؛ قدرتِ عقل را از انسان می‌گیرد و عیوبِ او را ظاهر می‌سازد. (مکارم شیرازی، ۶۳۵)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

از آن‌جا که خودپسندی در بیان آن حضرت باعث آشکار شدن عیوب انسان معجب می‌شود،[۱] (ری‌شهری، ۷/۳۴۴۸) نه تنها خود فرد، بلکه خانواده او هم گرفتار مشکلات می‌شوند و اموال و ثروتشان نیز از دستشان گرفته می‌شود، چرا که مردم حاضر به همکاری با افراد خودپسند نیستند. قدرت تخریب این رذیله اخلاقی به گونه‌ای است که انسان حتی خانواده و نزدیک‌ترین کسان خودش را هم از دست می‌دهد و گرفتار وحشتناک‌ترین تنهایی می‌شود که امام این تنهایی را ره آورد عجب می‌داند. آنجا که می‌فرماید: «ولا وحده اوحش من العجب» (سید رضی، حکمت ۱۱۳)

در عبارت‌های دیگری آن حضرت این رذیله اخلاقی را مایه «آفت لب، ضعف عقل و فساد عقل» محسوب می‌کند: «الْإِعْجَابُ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ» (سیدرضی، نامه ۳۱). و نیز فرموده‌اند: «اعْجَابُ بِالْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ» یعنی: خودپسندیِ انسان به نفس خویش، دلیلی بر ضعفِ عقلِ اوست. (ابن شعبه حرانی، ۱۴۴). و در عبارتی دیگر می‌فرماید: «أَوَّلُ الْإِعْجَابِ بِالْمَرْءِ نِعْمَةً فَسَادُ عَقْلِهِ» آغازِ خودپسندیِ انسان به نعمتی، تباهیِ عقلِ اوست. امام برای درمان این رذیله، یادآوری برتری حکومت و قدرت خداوند را مطرح می‌کند: «به مردم نگو به من فرمان داده‌اند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شود؛ چرا که این‌گونه خودبزرگ‌بینی، دل را فاسد می‌کند «إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ»، دین را پژمرده می‌سازد «مَهْلَكَةٌ لِلدِّينِ» و موجبِ زوالِ نعمت‌هاست «تَقَرُّبٌ مِنَ النِّقَمِ.»

و در ادامه می‌فرماید: «اگر با تمامِ قدرتی که داری دچارِ تکبر یا خودبزرگ بینی شدی، به بزرگیِ ملکوتِ پروردگار که برتر از توست بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد، تندرویِ تو را فرومی‌نشاند و عقل و اندیشه‌ات را به جایگاه اصلی بازمی‌گرداند». (سیدرضی، نامه ۵۳)

بنابراین می‌توان گفت وقتی آدمی کمال بیکران خداوند را نادیده می‌گیرد به کمالات محدود خود راضی می‌شود راه تعالی معنوی را بر خود می‌بندد و عقل که باید در پرتو

---

۱. الاعجاب یظهر النقیصه.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

بیکرانگی کمالات خداوند به نفس خود بنگرد تا شوق به کمال درونی شعله‌ور شود در نفس خود محصور می‌شود و نفس که باید صیرورت به سوی حق داشته باشد خود مانع طلب حق در وی می‌شود.

۳-۳. طمع

طمع، یکی از فروعِ حب دنیاست که سبب شکست عقل می‌شود. «أَکْثَرُ مَصارِعِ العُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ المَطامِعِ». (سیدرضی، حکمت۲۱۹)

از آنجا که طمع، علاقه‌ی شدید به‌امورِ مادی ای است که در دستِ دیگران است، شخصِ طمّاع برای رسیدن به آن‌ها هرگونه ذلّت و خواری را می‌پذیرد؛ به همین دلیل، همچون برده‌ای است که‌اختیاری از خویش ندارد.

«الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّد» طمع، موجب ذلت می‌شود. (سیدرضی، حکمت ۱۸۰) و در روایتی دیگر، طمع با ذلت، قرین دانسته شده است: «الطَّمَعُ قَرینُ الذُّلِّ» طمع، همراه و قرینِ خواری است. (آمدی، ۳۸۸)

«عَبْدُ المَطامِعِ مُسْتَرَقٌّ لا یَجِدُ أَبَداً العِتْقَ» بنده‌ی طمع‌ها، برده‌ای است که هرگز به آزادی نمی‌رسد. (آمدی، ۳۸۸) طمع، همانند ریسمانِ نامرئی است که‌انسان بر گردنِ خود می‌افکند و سرِ آن را به دستِ کسی می‌سپارد که نسبت به آن طمع دارد؛ و بدین‌سان، همچون برده‌یا حیوانی در اختیارِ وی قرار می‌گیرد.

از آنجا که طمع، باعث هلاکت انسان می‌شود، امیرالمؤمنین (ع) فرزند خویش را به پرهیز از طمع کاری سفارش می‌کند. «وَ إِیّاکَ أَنْ تُوْجِفَ بِکَ مَطایَا الطَّمَعِ، فَتُوردَکَ مَنَاهِلَ الْهَلَکَةِ» بپرهیز از این‌که مرکب طمع ورزی، تو را به شتاب اندازند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند. (سیدرضی، نامه‌ی ۳۱)

و چون آدمی در اسارت طمع در آمد هدف وی نه جستجوی حقیقت و نیل به آن است، بلکه هدف وی کسب دارایی دنیوی است که مظهر آن اندوختن مال است، بر این اساس

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

امام علی(ع) یکی از معیارهای کارگزاران را قلت طمع می‌داند. «مِمَّن هُوَ أَقَلُّ فِی الْمَطامِعِ» از کسانی (کارگزار بگمار) که طمعشان کم‌تر است. (سیدرضی، نامه ۵۳) همچنین کسانی که طمع به‌اندوختن مال دارند، توفیق پاسداری از دین را ندارند. (سیدرضی، حکمت ۱۴۷)

ابن‌ابی‌الحدید، زشتیِ طمع را در شرحِ خود بر نهج‌البلاغه، آورده است:

«تَعَفَّفْ وَعِشْ حُرّاً، وَ لا تک طَامعاً فَما قَطَعَ الأَعْناقَ إِلّا المَطامِعُ»

خویشتن‌داری پیشه کن و آزادمنشانه زندگی کن، و طمّاع مباش؛ چیزی جز طمع، گردن انسانها را قطع نکرده است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۴۱۳/۱۸)

چنانکه دیدیم عقل معیار تشخیص خیر از شر است و چون این معیار اسیر طمع شد حریت و آزادگی خود را از دست می‌دهد و چنان قضاوت می‌کند که منافع وی را تامین نماید. و در این حالت کسب منفعت بر کشف حقیقت غالب می‌شود و حق به عنوان غایت زندگی، فراموش می‌گردد.

۳-٤. مصاحب بد

واژه «انسان» از ریشه «اُنس» است؛ یعنی خصلت طبیعی او زندگی با همنوع است. (جوادی آملی، جامعه در قرآن، ۲۵). و زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون، امکان‌پذیر نیست. حال که آدمی برای رفع نیاز خویش ناگزیر از ارتباط با همنوع است، پس باید به‌انتخاب بهترین همنشین اقدام کند و از مجالست با کسانی که همدمی با آن‌ها، موهبت "عقل" را از انسان می‌رباید، بپرهیزد.

امام علی(ع) درباره‌ی مصاحبت با اهل عقل می‌فرماید: «أَکثَرُ الصَّلاحِ و الصَّوابِ فی صُحبَةِ أُولِی النُهی و الألبابِ» (آمدی، ۳۵۸). آن حضرت، هم‌صحبتی با اهل دین و پرهیزگاری را به عنوان غنیمت شمرده‌است «اِصْحَبْ أَخَا اَلْتُقَی وَ اَلدِّینِ تَسْلَمْ وَ اِسْتَرْشِدْهُ تَغْنَمْ.» (همانجا، ۳۵۹) و اهل علم و حلم را به عنوان بهترین مصاحبان مورد توجه قرار می‌دهد «خَیْرُ مَنْ صَاحَبْتَ ذَوُو اَلْعِلْمِ وَ اَلْحِلْمِ». (همانجا، ۳۵۹) امام ضمن تاکید به همنشینی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

با خوبان، انسان را از مجالست با افرادی که دارای ویژگی‌های ناشایست باشند بر حذر می‌دارد. در حکمت ۳۸ از نهج‌البلاغه فرزند خویش را از همنشینی با چهار گروه هشدار می‌دهد: «... إِيَّاکَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَکَ فَيَضُرُّکَ؛ وَ إِيَّاکَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْکَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَ إِيَّاکَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُکَ بِالتَّافِهِ؛ وَ إِيَّاکَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْکَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ عَلَيْکَ الْقَرِيبَ.» (ای فرزند، بپرهیز از دوستی با احمق، زیرا احمق خواهد که به تو سود رساند، ولی زیان می‌رساند و بپرهیز از دوستی با بخیل که او چیزی را که بسیار به آن نیازمند هستی از تو دریغ می‌دارد و بپرهیز از دوستی با تبهکار که تو را به اندک چیزی می‌فروشد. و بپرهیز از دوستی دروغگو، که او چون سراب است، دور را نزدیک نشان می‌دهد و نزدیک را دور می‌نمایاند.) امام در موردی دیگر ما را از همنشینی با انسان‌های ابله که فریفته‌ی خود هستند و کارهای خود را همه نیکو می‌بینند و خواهانِ همانندیِ شما با خودشان هستند امتناع می‌دارد. «لَا تَصْحَبَنَّ الْمَائِقَ فَإِنَّه‌يزَيِّنُ لَکَ فِعْلَهُ، وَ يَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَه». (سیدرضی، حکمت ۲۹۳).

چنانکه دیدیم مولا علی (ع) آدمیان را به مصاحبت با اهل عقل و صاحبان علم و حلم توصیه می‌کند زیرا حالات و اوصاف آدمی در مصاحبت سرایت می‌کند و همراهی هر فرد با دیگری به مرور زمان آنها را همانند می‌نماید. در نتیجه آنکه طالب خیر است باید از مصاحبت با طالبان شر و کاسبان رذائل پرهیز کند و بر همین اساس مصاحبت آدمیان نشانگر مشابهت آنهاست، مولا می‌فرمایند: «فَإِنَّ الصَّاحِبَ مَعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ» (سید رضی، نامه ۶۹). پس برای صاحبِ عقل سزاوار است که از نزدیکی با انسان‌های شرور و فاجر پرهیز کند. «يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُقَارَنَةَ الْأَشْرَارِ وَ الْفُجَّارِ». (آمدی، ۴۴۶/۶)

٤. جایگاه عقل و عوامل آسیب رسان به آن از نظر مثنوی

مولوی در کتاب مثنوی درباره عقل مطالب گوناگونی اظهار می‌دارد.گاهی آنچنان عقل

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

را از درجه اعتبار و ارزش ساقط می‌سازد مثل اینکه تمام تیره بختی‌های جوامع انسانی از عقل و تعقل بوده است، گاهی عقل را از جهت ارزش، در مرتبه‌ای قرار می‌دهد که وسیله‌ای برتر و بالاتر از آن وجود ندارد به گونه‌ای که حقیقت و زیربنای جهان هستی عقل است. آنجا که مولوی دست به تضعیف عقل زده، عقل جزئی نظری است که می‌خواهد با وسایل معمولی خود تمام مسائل هستی را حل و فصل کند. مولوی در مثنوی معنوی به آفات این عقل می‌پردازد. آن‌گاه که مولانا عقل را به عالی‌ترین درجه ارتقاء می‌دهد، عقل کلی است. این عقل عالی‌ترین وسیله ارتقاء و تکامل بوده و رسیدن به چنین عالم از عقل، خود رسیدن به هدف نهایی است.

اهم آفاتی که عقل جزئی را تهدید می‌کند، عبارتند از:

٤-١. غفلت

غفلت در متون عرفانی یکی از زیان‌آورترین و مخرب‌ترین دشمنان جان انسان معرفی شده است این رذیله می‌تواند بستر پیدایی بسیاری مفاسد و مشکلات اخلاقی باشد. شناخت حدود رذیلت و فضیلت برای فهم آنها ضروری است، به نظر مولانا غفلت بر دو گونه است، گاهی مذموم است و پوشاننده و عامل خسوف عقل و گاهی ممدوح و ستون بقای جامعه‌ی بشری است. (زمانی، کریم، میناگر عشق، ۷۷۷)

استن این عالم ای جان، غفلت است　　هوشیاری، این جهان را آفت است

هوشیاری زآن جهان است و چو آن　　غالب آید، پست گردد این جهان

(۱/ ۲۰۶۶–۲۰۶۷)

مقصود از این غفلت، «غفلت به معنای معمولی آن نیست که عبارت از نادانی و نادیده گرفتن باشد.» زیرا غفلت بدین معنا انسان را از رفتن و تکامل بازمی‌دارد. بلکه مقصود از غفلت مفهومی در مقابل هشیاری مطلق است که زندگانی را امکان‌ناپذیر می‌سازد. (جعفری، نقد و تحلیل مثنوی، ۸۶) گاهی غفلت در مقابل هوشیاری باطنی است. چنین

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

هوشیاری موجب دلسردی از دنیاست و در مقابل غفلت موجب آبادانی دنیاست. اگر وقتی برای آدمی رنج یا غمی پدید آمد، آدمی آن را فراموش نکند، زندگی امکان ندارد. پس گاهی غفلت از دردها و رنج‌های زندگی پسندیده است. اگر این غفلت سراغ انسانی نمی‌آمد، کسی تن به تلاش و کوشش نمی‌داد، زیرا هرلحظه خود را رفتنی می‌دانست. (زمانی کریم، شرح جامع مثنوی، ۶۸۳) این غفلت ممدوح را مولوی در اثر منثور خودش «فیه ما فیه»، آورده است. قومی را خدا چشم‌هایشان را به غفلت ببست تا عمارت این عالم کنند. اگر بعضی را از آن عالم غافل نکند، هیچ عالم آبادان نگردد. غفلت، عمارت و آبادانی انگیزاند، پس موجب و سبب عمارت، غفلت است و سبب ویرانی، هشیاری است. (مولوی، فیه‌مافیه، ۲۴۱)

غافلی هم حکمت است و این عمی　　تا بماند، لیک این حد چرا؟
غافلی هم حکمت است و نعمت است　　تا نپرد زود سرمایه زدست

(۲۰۶۹-۲۰۶۸/۴)

ولی غفلتی که سبب خسران آدمی است، غفلت از حق است.

مولانا، هیچ رنجی را سخت‌تر از غفلت از حق نمی‌داند، زیرا رنج‌ها و ناگواری‌ها، پایان دارند، اما دوری از حق به واسطه‌ای غفلت، به سر آمدنی نیست.

جور دوران و هر آن رنجی که هست　　سهل تر از بعد حق و غفلت است
ز آنکه انها بگذرنـــد، آن نگـــذرد　　دولت آن دارد که جـــان آگه برد

(۱۷۵۷-۱۷۵۶/۶)

گاهی آدمی خود را فراموش می‌کند و در جستجوی گنج مادی برمی‌آید. مولوی می‌گوید گنج حقیقی خود آدمی است.

اگر انسان حقیقت خود را که گنج است پیدا نکند گم شده‌ی خود را در امور مادی می‌جوید. مولانا در ضمن حکایتی برای انسان تبیین می‌کند که گنج، خود انسان است ولی انسان غافل از خویش آن را در جای دیگری طلب می‌کند.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

گفت با خود گنج در خانه من است　　پس مرا را آنجا چه فقر و شیون است
بر ســـر گنج از گـــدایی مرده‌ام　　زانکـــه انـــــدر غفلت و در پرده‌ام
(۴۳۲۳-۴۳۲۲/۶)

مولانا ضمن اینکه غفلت و نسیان را دوپدیده زشت و ناپسند می‌شمارد، که نشات گرفته از گستاخی است، درمان غفلت و نسیان مذموم را تعظیم و احترام و ذکر حق می‌داند.

غفلت و گستاخی این مجرمان　　از وفور عفو توست ای عفولان
دائمـــا غفلت زگستاخی دمد　　کـــــه برد تعظیم از دیده، رمد
غفلت و نسیـــــان بد آموخته　　ز آتش تعظیـــم گردد سوخته
هیبتش بیداری و فطـنت دهد　　سهو ونسیان از دلش بیرون جهد
(۴۰۹۸-۴۰۹۵/۵)

پس می‌توان گفت به نظر مولانا ریشه‌ی دوری از عقل کلی که رهنمای آدمی به سوی حق است، چیزی جز غفلت از خداوند نیست و این عقل کلی صرفا با توجه به خداوند و ذکر و شکر وی در آدمی حیات می‌یابد و رشد می‌کند.

٤-۲. خودبینی (عُجب)

از جمله آفاتی که در آدمی، بُرنده‌ی عقل از سر و زداینده‌ی شرم از دل است، عُجب می‌باشد، و آن وقتی است که‌انسان به واسطه‌ی اوصافِ کمال، چه دارا باشد یا نباشد، احساس بزرگی کند. وجودِ مجازی موجبِ سرمستیِ انسان می‌شود. امت‌های پیشین هم بر اثرِ مغرور شدن به هویتِ کاذبِ خود، رو به تباهی نهادند. ابلیس که نامِ اصلی‌اش «عزازیل» بوده است، به موجبِ مغرور شدن به هستیِ موهوم، مبدل به‌ابلیس شد.

ز آنکه هستی، سخت مستی آورد　　عقل از سر، شرم از دل می برد
صد هزاران قرن پیشین را همین　　مَستی هستی بزد ره زین کمیـن
شد عزازیل از این مستی «بلیس　　که چرا آدم شود بر مـــن رئیس؟
(مثنوی، ۱۹۲۰/۵-۱۹۲۲)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

مستیِ مأخوذ از خودبینی، چشم را بر روی واقعیت‌ها می‌بندد و ادراکات و حواسِ انسان، اشیاء را آن‌گونه که هستند درک نمی‌کنند، چراکه فرماندهِ حواسِ پنجگانه، عقل است که در پرتوِ خودبینی به قربانگاه رفته است. مستی، فقط معلولِ موادِ سکرآور نیست؛ وقتی انسان به‌واسطه‌ی عُجب آماجِ قهرِ الهی می‌شود، چیزهایی که «عدم» هستند، رنگِ «هستی» برای او می‌گیرند:

از شـــراب قهـــر چون مستی دهی　　نیســت ها را صورت هستی دهی
چیست مستی؟ بند چشم از دید چشم　　تا نماید سنگ، گوهر، پشم، یشم
چیست مستی؟ حس‌ها مبـدل شدن　　چوب گز، اندر نظـــر صندل شدن

(۱۲۶۲ -۱۲۵۹/۴)

جسمِ ناچیز را انسان به صورت سنگِ گران‌بها می‌بیند و چوبِ ناچیزِ «گَز» به نظر، چوبِ گران‌بهای «صَندل» می‌رسد. از نظرِ ملای رومی، همه دشمنی‌ها از خودبینی ناشی می‌شود. کسی که از «خودش» بیرون بیاید، همه‌ی مردم را «منِ» خودش خواهد شمرد.

هرکه بی من شد، همه من‌ها خود اوست　　دوست جمله شد، چو خود را نیست دوست

(۲۶۶۵/۵)

مولانا گرد و غباری را که رهاوردِ این «من و مایی» است، به منزله‌ی داسی می‌داند که درو کننده‌ی عمرِ انسان است.

این همه غم ها که‌اندر سینه‌هـــاست　　از بخـــار و گـــرد بود و باد مـــــاست
این غمان بیخ کن چون داس ماست　　این چنین شد و آن چنان، وسواس ماست

(۱۲۵۹-۱۲۵۷/۴)

(عُجب) در اندیشه‌ی ایشان، عاملی است که باعث ترس از مرگ می‌شود. اگر انسان از خودبینی برهد، مرگِ حقیقی هم برای او شیرین می‌شود.

دان که هر رنجی زمردن، پاره‌ای‌ست　　جزو مرگ از خود بران،گرچاره‌ی ست
چون زجـــــزو برگ نتوانی گریخت　　دان که کلش بر ســـرت خواهند ریخت

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

جزو مرگ ار گشت شیرین مر تو را　　دان که شیرین می‌کند کل را خدا

(۲۲۸۹-۲۲۸۶/۴)

پس وقتی آدمی خود را دید و حق را ندید اسیر وجود خود می‌شود و چراغ عقل کلی که راهبرجان به‌سوی تعالی است را خاموش می‌کند و در ظلمات جهالت ناشی از خودبینی اسیر می‌شود.

٤-۳. طمع

طمع، یکی از عواملی است که در ادبیات مولانا به عنوان مانعِ عقل یاد می‌شود. چشم و عقل و گوش، با حضورِ این خصلت، رسالتِ خویش را به درستی نمی‌توانند انجام بدهند. طمع موجب می‌شود که‌انسان در انتخاب‌های خود بی‌طرفی و قضاوتِ منصفانه را فراموش کرده و طبقِ منافعِ خود تصمیم بگیرد.

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را　　بر دران تو پرده‌هـای طمع را

طمــع لوت وطمع آن ذوق و سماع　　مـــانع آمد عقل را از اطلاع

اگر آینه هم دچار این ویژگی شود، آن هم در نفاق و دورویی مانندِ ما آدمیان می‌شد.

گر طمع در آیینه برخاستی　　در نفاق، آن آینه چون ماستی

اگر ترازو را طمع به مال می‌بود، راست نمی‌گفت و وصفِ حالِ تو را درست نشان نمی‌داد:

گر ترازو را طمع بودی به مال　　راست کی گفتی تو را زو وصف حال؟

ترازو که‌ابزارِ وزنِ دقیقِ اشیاء است، اگر میلِ طمع در او گل کند، حقیقت را کتمان می‌کند. (۵۷۷-۵۷۳/۲)

زبانِ برنده در پرتوِ طمع، کُند می‌شود و دچار لکنت.

هر که راباشد طمع، الکن شود　　با طمع کی چشم و دل روشن شود؟

آز و طمع را مولوی به سیلابی تشبیه کرده که قدرتِ تخریبِ آن ویرانگر است. وقتی حرص و طمع برای شکستنِ حدودِ اخلاقی و شرعی قدرت می‌گیرد، مشورت و قدرت، محلی از اعراب ندارد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

مشورت کو؟ عقل کو؟ سیلاب آز　　در خرابی کرد ناخن‌ها دراز

(۳۸۶۸-۳۸۶۷/۵)

طمع حجابی ژرف و عمیق است که مانعِ استماعِ سخنانِ اولیاءالله می‌شود. حواسِ ظاهری و باطنی و مجاریِ ادراکِ ما که گوش و چشم و عقل است، در پرتوِ طمع، کارِ خود را به‌طور صحیح انجام نمی‌دهند.

هیچ در گویش کسی زایشان نرفت　　کین طمع آمد حجاب ژرف و زفت

گوش را بندد طمـــــع از استماع　　چشـــــم رابندد غـرض از اطلاع

هم چنانکه‌ان جنین را طمع خون　　کان غـــــذای اوست در اوطان دون

(۴۳۲۴-۴۳۲۱/۵)

بنابراین مولانا می‌گوید در صورتی تشخیص حق از باطل برای جان آدمی امکان دارد که حرص و آز دیده‌بینای درون وی راکور نکرده باشد و اگرطمع بر آدمی حاکم شد، دیگر چنان عمل می‌کند که اقتضای فزون خواهی مادی وی است.

٤-٤. مصاحب بد

انسان‌ها به حکم اجتماعی بودن تاثیر متقابل بر یکدیگر دارند. چه بسا شاکله‌ی فرد از طریق همنشینی ساخته می‌شود. از اهم شروط سلوک، در نگاه مولوی همنشینی با یاران برگزیده است. دوستان را در دل رنج‌ها باشد که‌ان به هیچ دارویی خوش نشود، نه به خفتن، نه به گشتن، نه به خوردن، الابه دیدار دوست که «لِقاء الْخَلِیْلِ شِفَاءُ العلیل». (فیه‌مافیه، ۲۲۳)

همنشین خوب، قوت عقل محسوب می‌شود.

عقل، قوت گیرد از عقل دگر　　نی شکر کامل شود از نی شکر؟ (۲۲۷۷/۲)

همانگونه که شکر از طریق نی شکر مایه و غذا می‌گیرد، عقل انسان در سایه‌ی همنشینی با صاحبان عقل نیرو و قوت می‌گیرد. (استعلامی، ۸۱/۲) مجالست با اهل معنا که هم بخشش معنوی دارند و هم جوانمردی و فتوت را به‌انسان می‌بخشند، از سفارش‌های ایشان است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

همنشین اهل معنا باش تا هم عطا یابی و هم باشی فتا (۷۱۱/۱).

مولانا، در عین اینکه همنشین خوب را کیمیا می‌داند، تأکید بر گریزان بودن از همنشین بد دارد. مُصاحبِ نادرست، چشمِ تدبیر را کور می‌کند. چشمِ عقل بر اثر همنشینی با رفیقِ بد از حدقه بیرون می‌آید. ایشان مجالست با افرادِ ناصالح را به مثابه «زمرد» فرض کرده و عقل را به منزله «اژدها». قدما بر این عقیده بودند که اگر زمرد در برابر چشمِ افعی قرار بگیرد، کور می‌شود.

عقل تو گر اژدهایی گشت مست یاربد او را زمرد دانی که هست

دیده‌ی عقلت بدو بیـــــرون جهد طعـن اوت اندرکف طاعون نهد

(۲۶۳۸/۵ -۲۶۳۹)

رفیقِ نااهل در اندیشه‌ایشان از مارِ بد خطرناک‌تر است؛ مارِ بد، جسمِ انسان را در معرضِ هلاکت قرار می‌دهد، ولی یارِ بد، شخصیتِ معنوی و روحِ انسان را به مخاطره می‌اندازد. (۲۶۳۹/۵-۲۶۳۸)

حق ذات پاک الله صمد که بود به مار بد از یار بد

مار بد جانی ستاند از سلیم یار بد آرد سوی نار مقیم (۵/ ۲۶۳۴-۲۶۳۵)

مصاحبت با نا اهل، مایه‌ی فساد عقل، سم مهلک جان و سبب دل مردگی آدمی است.

هر که با ناراستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد (۱۲۳/۲)

دوستی جاهل شیرین سخن کم شنو، کان هست چون سم کهن (۱۴۳۲/۶)

وای آن زنده که با مرده نشست مُرده گشت و زندگی از وی بجست (۱۵۳۶/۱)

در نگاه ایشان، یار بد به گیاه ریشه‌برانداز، خاردار و ویرانگرِ «خَرّوب» تشبیه شده‌است که مُخربِ هر بنا و ساختمانی است؛ در هر کجا رشد کند، مایه ویرانی است).

مسجد است آن دل که جسمش ساجداست یار بد خروب هر جا مسجداست

یار بد چون رست در تو مهر او هین از او بگریز و کم کن گفتگو

بر کن از بیخش که گر سر بر زند مرتـــــو را و مسجدت را بر کند

(۱۲۵۸-۱۲۵۶/۴)

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

به نظر مولانا، مصاحبت با اهل معنا سبب رشد عقل و زبده شدن جان آدمی است و میل کمال طلبی آدمی با همنشینی اهل حق رشد می‌یابد و عقل کلی در جان وی پدیدار می‌شود.

۵. تطبیق و مقایسه

۱. نهج‌البلاغه و مثنوی معنوی علیرغم تفاوت در قالب «نثر حکیمانه و شعر عرفانی» در مورد آسیب‌های چهارگانه «غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد» بر عقل اشتراکات شگرف و عمیقی دارند.

۲. هر دو منبع این چهار آفت را دشمن عقل بشری می‌دانند که هرکدام به نحوی چراغ عقل را خاموش کرده و انسان را از مقام خلیفه‌الهی و ادراک حقایق هستی بازمی‌دارند و پادزهر این آفات را هوشیاری و ذکر در برابر غفلت، تواضع در برابر عجب، قناعت در برابر طمع و گزینش آگاهانه همنشین صالح در برابر مصاحب بد معرفی می‌کنند.

۳. هر دو اثر عقل را مبنای حیات معنوی انسان می‌دانند و عقل و رشد آن را در توجه به خداوند متعال و سیر در مسیر وی تحلیل می‌کنند و همانگونه که ذکر حق محرک نفس آدمی برای تعالی است، غفلت از یاد حق موجب خودمحوری و عجب آدمی می‌شود و آنگاه که غایت زندگی معنوی فراموش شود آدمی راه حق را گم می‌کند و اسیر خود می‌شود. این اسارت خود را در حرص و طمع به امور دنیوی نشان می‌دهد و چون آدمی هرگز نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند و می‌بایست در میان جمع زیست کند به ناچار فرد طماع به سراغ کسانی می‌رود که مؤید و محرک وی برای اهدافش باشند. پس مصاحبت اشرار، پیامد حرص و آز آدمی است بر این اساس، غفلت از حق موجب عجب می‌شود و عجب، سبب طمع می‌گردد و طمع به مصاحبت بدکاران منتهی می‌گردد و ریشه دفع همه‌ی این رذائل توجه به خداوند متعال است که همه چیز قائم به‌اوست و در صیرورت به سوی او.

۶. نتایج مقاله

۱. الهام گرفتن مولانا در مثنوی از آموزه‌های نهج‌البلاغه با توجه به متأخر بودن ایشان،

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

همچنین ارادت جلال‌الدین نسبت به آن حضرت، علاوه بر آنکه دوستداران مثنوی را در درک و فهم اشعار ایشان کمک می‌کند، امکان درک مفاهیم متعالی کلام و زین نهج‌البلاغه را نیز بیشتر می‌سازد.

۲. عقل که به عنوان ودیعه الهی برای هدایت بشر است، در معرض آفاتی است که با توجه به ارزش آن حجت درونی نیازمند مراقبت ویژه است.

۳. شناخت موانع و ترک آنها، بر آراستن نفس به زیورهای اخلاقی مقدم است، چون تا موانع برطرف نشود، نور هدایت در دل انسان نمی‌تابد.

۴. غفلت، عجب، طمع و مصاحب بد، از مهم‌ترین آفات و موانع در مسیر قرب الهی هستند. ذکر و یاد خداوند، تواضع در برابر حق، قناعت و همنشینی با اولیاء الهی می‌تواند انسان را در برابر این بیماریهای روحی صعب العلاج از خطرات مصون دارد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم پژواک اندیشه، ۱۳۹۰.
۲. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳. همو، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد رحمتی شهرضا، نغمه قرآن، قم، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق، جمال‌الدین میردامادی، بیروت، دارصار، ۱۴۰۴.
۵. استعلامی، محمد، مثنوی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۶. ابن فارس احمد، معجم مقایس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴.
۷. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج‌البلاغه، قم، انتشارات آیه الله مرعشی نجفی (ره)،۱۳۶۳.
۸. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۸.
۹. همو، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی انتشارات اسلامی، تهران، چاپ هجدهم، ۱۴۰۱.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، نشر اسرا، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۱۱. همو، جامعه در قرآن، نشر اسرا، قم، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۲. همو، مراحل اخلاق در قرآن، نشر اسرا، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۳. حرانی، ابومحمد حسن بن شعبه، تحف‌العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، انتشارات آل‌علی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
۱۴. خمینی، روح‌الله (امام)، شرح چهل حدیث، تنظیم و نشر آثار امام، تهران، چاپ بیستم، ۱۳۷۸.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، نشر طلیعه نور، قم، چاپ چندم، ۱۴۲۷ق.
۱۶. زرین‌کوب، عبدالحسین، سرّ نی (شرح مثنوی)، انتشارات علمی، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۰.
۱۷. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ چهل و دوم، ۱۴۰۰.
۱۸. همو، میناگر عشق، نشر سرّ نی، تهران، چاپ هفدهم، ۱۳۹۷،
۱۹. سید رضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغه، انتشارات ارمغان طوبی، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیرالمیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۹.
۲۱. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ پنجم، ۱۳۹۱.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امیرالمؤمنین، انتشارات امام علی بن ابی‌طالب، قم، چاپ ششم.
۲۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، فیه‌مافیه، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
۲۵. نراقی، ملااحمد، معراج السعاده، دارالفیض، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-11-22]